

مجله ی مطالعات ایرانی
مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان های ایرانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال دوم، شماره ی چهارم، پاییز ۱۳۸۲

ویژگی های انسانی شخصیت صاحب بن عبّاد* (علمی - پژوهشی)

دکتر یحیی طالبیان
دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

در آغاز مقاله شرح حالی کوتاه از صاحب بن عبّاد می آید، نگاه در باب خصال انسانی صاحب با عنوان های دانش دوستی، کرامت خاص و عام، شکوه فرمانروایی و فروتنی انسانی، بردباری و جوانمردی، رعایت حقوق مردم، وفاداری، اشتیاق به عمران و آبادانی و آزادگی شیعی بحث می شود و در ذیل هر یک از این عنوان ها به مطالب ضروری و متناسب بحث اشاره می رود و به نظرات دانشمندان برجسته و منابع معتبر استناد می کند.

واژگان کلیدی

صاحب بن عبّاد، صفات اخلاقی، خصال انسانی.

۱- مقدمه

صاحب بن عبّاد، وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله، از دانشمندان و کارگزاران صدر حکومت در قرن چهارم هجری بوده است؛ این عصر دوران شکوفایی فرهنگ ایرانی و اسلامی است. او فرمانروایی را با منش انسانی همراه کرده بود. در اینکه

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۲/۱/۲۶ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۸۲/۷/۱۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: —

او اهل قزوین بوده است یا ری و یا اصفهان بحث است؛ این نظر بیشتر به صحت مقرون است که وی اهل تالخنوچه ی اصفهان بوده است؛^(۱) مرگ مادر وی در اصفهان اتفاق افتاده، خود او نیز در اصفهان مدفون است.^(۲) پدر صاحب و جدّ او از وزیران بوده اند. وی مکنی به ابوالحسن و اهل علم و فضل و از راویان حدیث بود و کتابی در احکام قرآن تألیف کرده است. او ملقب به امین، مردی متدین و خیر و در صنعت کتابت مقدم بر دیگران بود و مدتی کتابت «رکن الدوله» را به عهده داشت؛^(۳) اولین استاد وی پدرش بود و در دامن چنین پدری با فضل و کمال و تقوی رشد کرد و از استادان برجسته ی دیگر بهره ی فراوانی برد. لیکن در این مقال تا آنجا که منابع و مآخذ موجود اقتضا دارد، به اشتهاار او در زمینه های گوناگون خصال انسانی و برتری های معنوی و آوازه های علمی می پردازد. ابوالقاسم ملقب به کافی الکفاة یکی از چهار کُتاب دنیاست^(۴) و به جهت آنکه

از کودکی همنشین مؤیدالدولة بن بویه بود، او وی را صاحب نامید و از کودکی بدین لقب مشهور بود و هر که پس از او به وزارت رسید، به صاحب ملقب شد.^(۵) طریحی در المجمع در ذیل ماده ی «صحب» گوید: «او را صاحب گویند، چون همراه صاحب ابن عمید بود و بعد از آن همراه فخرالدوله بن بویه و وزیر او بود.»^(۶)

ثعالبی، ابن الانباری و سیوطی او را از امامان بزرگ، برجسته و قابل اعتماد در لغت عرب می دانند. مجلسی در مقدمه ی بحار او را کوه لغت و عروض و عربی دانی قلمداد کرده است.^(۷) یاد گسترده صاحب در آثار مکتوب فرهنگ ایرانی و اسلامی نشان از بزرگی و عظمت مقام و شأن والای وی دارد. گفته اند پانصد شاعر او را ستوده اند.^(۸) در نظم و نثر فارسی او را با نام «صاحب» می شناسند؛ فرخی سیستانی که نزدیک به عصر وی بوده است، گوید:

گفتند مردمان که نیابند مردمان

در هیچ فضل صاحب ری را نظیر و یار

عبدالواسع جبلی (متوفی ۵۵۵) گوید:

صاحب ری از حشم زبید تو را وقت هنر

حاتم طی از خدم زبید ترا وقت سخا

همچنین، سوزنی سرقندی نیز او را با عنوان «صاحب ری» یاد کرده است. هر چند که گفته اند شاید مراد از صاحب در اینجا «حاکم ری» باشد.^(۹) لیکن در اینجا بحث از زادگاه او نیست، فقط یاد این نکته است که وی در نظم و نثر فارسی بیشتر به صاحب «مشهور» است. هر چند شعر او به عربی است، لیکن عوفی گوید که صاحب، پیوسته اشعار فارسی را مطالعه می کرده و به منطقی رازی علاقه داشت. بدیع الزمان در سن ۱۲ سالگی به او پیوست و شعر عربی سخت نیکو می گفت. صاحب برای آزمایش او شعری از منطقی رازی خواند و از او خواست که به عربی ترجمه کند.^(۱۰)

مصحح دیوان او ۴۰ کتاب قدیم و جدید را برمی شمارد که نام صاحب در آنها آمده است؛^(۱۱) بعضی کتب و مقاله های اندکی پیرامون شرح احوال و آثار صاحب نگاشته شده و برخی کتاب ها نیز به نام وی به رشته تحریر در آمده است.^(۱۲)

۲- دانش دوستی

صاحب، ویژگی ها و برتری ها و مکارم اخلاقی ای داشته که در جایگاه وزیری قدرمند بیشتر جلوه کرده است.

مهمترین ویژگی صاحب، دانش دوستی وی است؛ او در فنون علم از نحو و لغت و شعر و اصول تصانیف، متبحر بوده؛ کتاب المحیط او در ده مجلد فراهم آمده است.^(۱۳) دانشمندی آگاه به علم توحید و اصول بوده و در این زمینه تألیف دارد.^(۱۴) او حدیث دان و حدیث شناسی کامل بود و انعکاس آن در شعر و نثر او دیدنی است. او نقدی بر محدثان برجسته دارد، حدیث را از علمای اصفهان و بغداد می شنید و روایت می کرد. ابن مردویه گوید که از صاحب شنیده است که گفت: هر کس حدیث را ننویسد، حلاوت اسلام را نمی یابد. داستان «املائی حدیث او» و جریان «بیت التوبه»ی او قبل از روایت حدیث و گرفتن خط از علما و فقها مبنی بر قبول توبه ی او و اهلیت یافتنش برای روایت حدیث مشهور است.^(۱۵) حوزه ی درس او مجلسی باشکوه و پررونق بوده است. گفته اند وقتی که صاحب، لباس علما را می پوشید و در جای خود برای املا می نشست، گروه زیادی حاضر می شدند و یک ممتلی نمی توانست وظیفه ی املا را انجام دهد،

از این رو ۶ ممتلی را حاضر می کردند تا هر کدام به نفر دیگر سخن او را املا کند. برای حدیث خواندن او در یک میدان بزرگ منبر بلندی قرار می دادند و او بر بالای آن منبر می رفت. در مجلس حدیث او ۱۲۰ هزار نفر مرد حاضر می شدند و برای آنکه این تعداد افراد حدیث او را بشنوند، ۶ منبر می نهادند و شاگردان او بر آنها می نشستند و حدیث را به یکدیگر می رسانیدند.^(۱۶)

دانش دوستی صاحب را می توان با تألیفات او در حوزه های مختلف معارف بشری ملاحظه کرد. معجم الادبا ۱۸ کتاب، اعیان الشیعه ۳۰ کتاب، الغدیر ۳۱ کتاب و مقدمه ی الهدایه و الضلاله برای او ۳۷ کتاب بر شمرده اند.^(۱۷) این تألیفات زمینه های گسترده ای از قبیل لغت، حدیث، اصول، کلام، رجال، تاریخ، عروض سفرنامه، طیب خوش، فنون کتابت، طب، دیوان شعر و مباحث شعری را در برمی گیرد و در این کتب از تحقیق، تتبع و دیدن آثار گذشتگان غافل نبوده است؛ او اولین کتاب خود، یعنی: الوقف والابتدا را در جوانی تألیف کرده بود. در این کتاب ۷۰ و اندی کتاب را ملاحظه کرده و از جمله کتاب الانباری را. این امر شگفتی الانباری را موجب شده بود که چگونه کسی در جوانی چنین اثری پدید آورده است. ابوحیان گوید که من مکلف شدم که ۳۰ جلد از رسایل صاحب را بنویسم و این تنوع آثار با وجود اشتغال به امور دولتی، مایه ی شگفتی است. حمدا... مستوفی گوید: «او با وجود کثرت کلی اشتغال، درس گفتی و تصانیف ساختی و از جمیع علوم و از تمامت امور دنیا وی با خبر بودی»^(۱۸)

صاحب در ری کتابخانه ی بزرگی داشت و آن هنگامی که نوح بن منصور سامانی از او خواست تا به خراسان برود، یکی از عذرهایش این بود که برای حمل کتاب هایش ۴۰۰ شتر لازم دارد. فهرست کتابخانه ی او ۱۰ مجلد بوده است. صاحب عدد کتاب های خود را ۲۰۶ هزار گفته؛ بعضی ۱۱۷ هزار گفته اند،^(۱۹) اما آنچه مسلم است او کتابخانه ی بزرگی داشته که در هنگام ورود سلطان محمود غزنوی به ری، منابع موجود به تکرار گفته اند که فهرست آن کتابخانه ۱۰ مجلد بوده است و سلطان محمّد دستور داده قسمتی از آثار کلامی آن کتابخانه را سوزاندند و اخبار آن در منابع مختلف آمده است.^(۲۰) او کتاب های خود را وقف

مطالعه ی طالبان علم کرد و حال آنکه قبل از او، بسیاری از صاحبان کتابخانه ها، کتاب های خود را همچون سیم و زر پنهان می کردند.^(۲۱)

از فردی با چنین منصب کشوری و دارای «شان علمی می زبید که علما و دانشمندان را تکریم کند و معیشت آنان را با صلوات و عطایا فراهم نماید. صاحب هرگاه به ذکر و نام باقلانی و ابن فورک و استاد ابواسحاق اسفراینی می رسید، می گفت: باقلانی، «دریایی غرق کننده»، ابن فورک، «بارانی ریزان»، و اسفراینی «آتشی فروزان» است. ابن عساکر گوید: گویی روح القدس در باب حقیقت احوال این بزرگان در درون صاحب دمیده بود.^(۲۲)

صاحب با آنکه علوم بسیاری می دانست و خود در زمره ی علما و ادبا بود و هیچ وزیری از این جهت با او برابری نمی کرد، لیکن با آنان معاشرت می کرد و می گفت: «ما در روز سلطان و در شب برادران یکدیگریم»،^(۲۳) به گونه ای که گفته اند ندیدن ابو احمد عسکری او را متغیر می کرد.^(۲۴)

صاحب آن هنگام املائی حدیث را آغاز کرد که در عین وزارت لباس علما را پوشید و علمای حاضر را به شهادت گرفت و آنان گواهی دادند که هر چه از کودکی تا آن زمان خرج کرده است، از اموال پدر و جدش بوده، لیکن خالی از لغزش نبوده است. آنگاه همه را به شهادت طلبید و از هر گناهی که مرتکب شده بود، توبه کرد و خانه ی خود را «بیت التوبه» نام نهاد. یک هفته در آنجا ماند. آنگاه دست خط فقها را مبنی بر درستی توبه دریافت کرد و به املائی حدیث پرداخت.^(۲۵)

۳- کرامت عام و خاص

یاقوت گوید: خیرات و صدقات و جوایز سالیانه ای که به اشراف و اهل علم و غربا و زوآر می داد، بر یکصد هزار دینار بالغ می شده است. همچنین، او نقل می کند که صاحب از شیوخ کتاب و شعرا و ادیب زادگان و زهاد و فقیهان بغداد دستگیری می کرد و سالیانه برای آنها وظیفه ای مقرر می نمود. از جمله برای ابواسحاق ۵۰۰ دینار تعیین کرده بود. عوف بن حسین همدانی گوید که در خزانه ی

خلعت صاحب بودم و چنان خواندم که در زمستان، ۸۲۰ عمامه ی خز به علویان و فقیهان و شاعران خلعت داده، جز آنچه بر خدم و حواشی صرف شده است.^(۲۵)

کرامت و بخشش عام صاحب از کودکی آغاز شده بود و در دوران وزارت هم ادامه داشت؛ داستان کور هاشمی مشهور است. گفته اند صاحب در کودکی هرگاه که می خواست به مسجد برود تا قرآن و کتاب بخواند، پدر برای هر روزش یک دینار و یک درهم می داد و می گفت به اولین فقیری که با او برخورد می کند، صدقه بدهد. در بزرگسالی به فرّاش خود گفته بود که یک دینار و یک درهم زیر مطرح (پتو) بگذارد تا فراموش نشود. روزی فرّاش فراموش کرد. شبی که برای نماز برخاست و دینار و درهم را در زیر مطرح ندید، آن را به فال بد گرفت. به فرّاش دستور داد که همه ی فرش ها و دیباها را به اولین فقیر بدهد و اولین فقیر مردی هاشمی بود که بر شانه ی زنی تکیه کرده بود، به او گفتند: این فرش ها را بپذیر؛ مرد کور هاشمی از هدایا پرسید؛ گفتند: دیبا و فرش است. او با شنیدن جواب بیهوش شد. خبر را به صاحب رساندند. صاحب، حقیقت ماجرا را پرسید. مرد هاشمی گفت از زن پرسید. معلوم شد که زن برای دخترش فرش و دیبا می خواسته و مرد از عهده بر نمی آمده تا آنکه مرد پیشنهاد کرده است مرا از خانه بیرون کن تا به سویی بروم و در آن راه به فرّاشان برخوردی است. صاحب پس از شنیدن ماجرا گفت: دیبای تنها شایسته نیست. لوازمش را هم برای او مهیا کنید. دختر را حاضر کردند و ثروتی بدو بخشید.^(۲۷)

صاحب گوید: نزدیک غروب آفتاب یکی از روزهای ماه رمضان در مجلس ابن العمید حاضر شدم؛ من در آن وقت در عنفوان جوانی بودم؛ فقها و علما برای مناظره در آنجا جمع بودند. چون هنگام افطار فرا رسید، همه رفتند و من با خود گفتم که ابن عمید با داشتن ریاست و ثروت، عالمان را برای افطار دعوت نکرد و با خود قرار گذاشتم اگر به مقامی برسم، چنان نکنم و صاحب در هنگام وزارت در هر شب هزار نفر را در خانه ی خود برای افطار نگه می داشت.^(۲۸)

او ابوطالب مأمونی شاعر و ادیب معروف را نیکو داشت، به گونه ای که اطرافیان بر او حسد بردند و نزد صاحب شکایت کردند که اشعار مأمونی از خود او نیست و از قول او اشعاری در هجو صاحب ساختند تا او را از نظر بیندازند.^(۲۹)

روزی دیگر نظر ابوالقاسم زعفرانی بر خدمتکاران صاحب افتاد که همگی لباس خز رنگارنگ و گران بها پوشیده بودند؛ مکتوبی در دست او بود که ضمن مدح صاحب، از او جامه ی خز می خواست. صاحب دستور داد به او جبّه و پیراهن و ردایی از خز بدهند.^(۳۰)

کرامت او آنچنان است که حتّی ابوحنّان دشمن سرسخت او که او را به کم عقلی و بی وفایی و بی حیایی نکوهش کرده، لیکن او را سخنور و قوی دل و بخشنده خوانده است.^(۳۱) در شرف نفس و کرامت صاحب چه توان گفت جز آنکه بگوییم: «به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را».^(۳۲) به سبب همین بزرگواری ها بوده است که هیچ وزیری از آل بویه به اندازه ی صاحب مدح نشد. ثعالبی در یتیمه‌الدهر، باب شش از جزء سوم را برای مدایح در باب صاحب، اختصاص داده است.^(۳۳) و همچنین گوید: هیچ درباری بمانند دربار صاحب مورد توجه شعرا نبوده است و تذکره نویسان هم او را ستوده اند؛ از جمله ابن خلکان گوید: او نادره ی دهر و اعجوبه ی زمان در فضایل و محاسن و کرم بود.^(۳۴)

تاریخ قم صاحب را به تقوی و پرهیزکاری و راستی و درست گفتاری از زاهدان وقت و ممتاز از جمیع شهوات نفسانی و هواجس جسمانی می شمارد.^(۳۵) در اعیان الشیعه نام ده تذکره نویس را برمی شمارد که صاحب را ستوده اند.^(۳۶) تعدادی از شاعران در رثای صاحب، اشعار جانسوز سروده اند و بعضی از حالات نفسانی خود را در سوگ بر صاحب در خواب و بیداری نقل کرده اند؛ ابن خلکان و صاحب، هر دو خواب ابی العلاء و شاعر اصفهانی، را نقل کرده اند که پس از خواب خویش سروده ای در رثای او گفت و شریف رضی مرثیه ای در صد و دوازده بیت در سوگ صاحب دارد. مؤلف «الغدیر» و «اعیان» نزدیک به ده نفر را برشمرده اند که سروده هایی در عزای صاحب دارند.^(۳۷)

در میان شاعرانی که صاحب را ستوده اند، هم شاعران فارسی و هم شاعران عرب دیده می شوند؛ بنابراین، یکی از دلایل ردّ خصومت صاحب بازبان فارسی همین برهان است. و آنچه «شیخ حرّ» می گوید که صاحب طرفدار عرب بوده است^(۳۸) پایه ای ندارد، اگر چه معروف است. صاحب گاهی به فارسی سخن می گفته،

دیوان های شعر فارسی را مطالعه می کرده و ابیات فارسی بسیاری از حفظ داشته است؛ بنابراین، مخالفت او با زبان فارسی مطرح نیست. خود صاحب هم گفته که در مدح من ۱۰۰ هزار قصیده ی فارسی و عربی سروده شده است.^(۳۹) ثعالبی گوید که صاحب بن عبّاد از مناکات، یعنی کلام و اصلاحات بنی ساسان، فراوان در حفظ داشت و از وسعت اطلاع ابودلف در این حوزه، اظهار شگفتی می کرد و آن را می پسندید^(۴۰) و همین شاعر اشعاری در مدح و رثای صاحب سروده است.

ناگفته نماند که اندکی هم در هجو صاحب شعر گفته اند.^(۴۱) مهمترین آنها سخنان ابوحنّیان است و بعضی هم یکی از موارد خاص ناخرسندی آنها را برانگیخته است؛ در هر حال شمار آنها نادر است و بعضی دیگر در مقام دفاع او برآمده اند.^(۴۲)

۴- شکوه فرمانروایی و فروتنی انسانی

جایگاه و مقام و منزلت و عظمت صاحب در میان مردم آنقدر بود که در باب هیچ وزیری قبل و بعد از او سابقه نداشت. لیکن در مقام مادر آنچنان رقت و فروتنی از خود نشان داد که سزای مادران است. در محرم سال ۳۸۴ که مادر صاحب در اصفهان فوت شد، خبر به صاحب رسید؛ در مجلسی به عزا نشست و همه، از جمله فخر الدوله، آمدند و به او تسلیت گفتند و صاحب از جلوی پای کسی برخاست. همه ی بزرگان لشکر پیاده و پابرهنه و سربرهنه به حضور او رسیدند و زمین را بوسه دادند تا آنکه بعد از سه روز منوچهر بن قابوس کفش برای صاحب آورد و او از مجلس خارج شد.^(۴۳) صاحبی که در مقابل هیچ کس بر نمی خاست، تنها در مقابل یکی از زهاد معتزله عبدا... بن اسحاق در راه بازگشت از اهواز از جا برخاست و او را احترام کرد.^(۴۴)

هیبت و شکوه صاحب در دل ها و نزد کوچک و بزرگ و دور و نزدیک خیلی زیاد بود. امیر او، فخرالدوله، از بسیاری از علایق خود به خاطر مقام صاحب دست می کشید تا چه رسد به بزرگان دولت و دربار که آنان حتی از حاجبان دستگاه صاحب، ترس بر اندامشان مستولی می شد. زنی از یکی از زمامداران وی شکایت کرد. صاحب فقط نگاهی به او انداخت و او به محض رفتن صاحب، مسأله را بررسی کرد و از زن رفع ظلم نمود.^(۴۵)

علاوه بر این، به جهت فروتنی، گاه لباس و قبای سربازان را می پوشید و خود را هم سطح سربازان قرار می داد و جمله ی معروفی را که در مقابل عالمان می گفت، گاه در مقابل همنشینان خود بر زبان جاری می کرد: «ما در روز سلطانیم و در شب برادران».^(۴۶) فروتنی در مقابل استادان خود را فراموش نمی کرد. ابن فارس، ابوالفرج اصفهانی، بدیع الزمان و غیره را به بزرگی یاد می کرد.^(۴۷) با آنکه ابن العمید را سرور خود می دانست، لیکن به ابوحنیان می گفت او در هیچ زمینه ای به گرد پای ما نمی رسد.

۵- بردباری و جوانمردی

داستان کفشگری که در نوجوانی هرگاه صاحب بر او گذر می کرد، به صاحب، اهانت می کرد و او را آزار می داد، ولی صاحب اعتنا نمی کرد تا آنکه دولت یافت و کفشگر به تظلم نزد او آمد و صاحب بدون نظر به گذشته از او رفع ظلم کرد و یا داستان حاضر نشدن تا قدح شراب مسموم را به آورنده و یا برنده ای دیگر بیاشامد و عفو وی و گفتن این سخن که «یقین را به شک نباید راندن»، نشان از حلم و بردباری اوست. صاحب حتی حاضر نشد در مسموم کردن «علی بن کاسه» از طریق واسطه با فخرالدوله مشارکت کند.^(۴۸)

۶- رعایت حقوق مردم

در زمانی که فخرالدوله به جنگ خراسان و فتح جرجان مشغول بود و سخت به مال محتاج، مردی نامه ای به او می نویسد و متعهد می شود که گذشته از حقوق و امور جاری، ۳۰۰ هزار درهم از املاک اصفهان تحصیل و به خزانه روانه کند. چون صاحب به نزد فخرالدوله رفت، فخرالدوله، صاحب را مأمور کرد که آن مال را فراهم کند. صاحب در آنجا قول همکاری داد، لیکن پس از بررسی معلوم کرد که گرفتن این مال به عموم رعیت زیان می رساند. بنابراین، آن مرد را حاضر کرد و با گرفتن خط از علما، مرد را مجازات کرد و این مال را از ده تن از ثروتمندان گرفت.^(۴۹) صاحب در یکی از نامه های خود در قم سفارش کرد که

تقسیم آب به همان گونه باشد که قرار داده شده و معمول است و نظر گمارچی (جوی پا) رعایت شود و کسی تعدی نکند و متعدی مجازات شود، حتی اگر مربوط به مزارع خاص او باشد.^(۵۰)

صاحب تجارب السلف می گوید: صاحب به مرضی مبتلا شد. هرگاه بر طشت می نشست، ده دینار پهلوی آن می گذاشت تا فراشی که طشت برمی گیرد، از شادی یافتن زر به برداشتن طشت ناراحت نگردد.^(۵۱)

۷- وفاداری صاحب

ثعالبی آورده است که نامه ای مخفیانه از نوح بن منصور سامانی، ملک خراسان، به صاحب رسید که در آن از صاحب خواسته بود تا به خراسان برود و وزیر او بشود. صاحب عذر خواست و در پاسخ نامه ی او نوشت که چه طور می توانم از این قوم جدا بشوم؛ قومی که به واسطه ی آنها مقام من بالا رفته و نامم میان مردم شایع شده و علاوه بر آن، کتاب هایم زیاد است.^(۵۲)

۸- عمران و آبادانی

در تاریخ مستوفی قزوینی آمده است: صاحب چون در حدیث خوانده بود که هر کس باروی قزوین را آباد کند، دری از بهشت به روی او باز می شود، به دنبال زلزله، باروهای قزوین را دوباره تعمیر کرد و محلات جدیدی برای شهر ساخت. قنات های قم را آباد کرد و مسجدی بزرگ در گرگان ساخت. در همین شهر مقبره ی محمد بن جعفر دیباج از اولاد موسی بن جعفر (ع) را تعمیر کرد؛ سرایی در اصفهان و در محله ی باب دریه یا «جوسق» ساخت که بعداً این محله به صاحب آباد نامیده شد. بنای مسجد جورجیر در اصفهان که شرح استحکام و زیبایی آن در محاسن اصفهان آمده، از خدمات اوست. او به عمران و آبادانی قم اهمیت بیشتری می داد. به لحاظ آنکه این شهر شیعه نشین بود؛^(۵۳) صاحب، اشراف طالبیه و سادات فاطمیه را بعد از آنکه از همه جا و همه کس ناامید شدند، در قم اسکان داد و در همه ی امور به آنها مساعدت کرد.^(۵۴) خدمات فرهنگی او به این شهر از قبیل وقف کتب برای طلاب و رسیدگی به امور مردم، بسیار بوده است.

از یکی از فضایل قم «حسن بن محمد قمی» خواست که کتابی در تاریخ قم تألیف کند که این کتاب شهرت جهانی دارد.^(۵۵) در کتاب الغدیر، نوادر اخلاقی از صاحب نقل می کند که بعضی از آنها نادر و بعضی دیگر از مشهورات منقول در دیگر منابع است. دیگر از اخلاق و فضایل او آن بود که ذم دیگران را نسبت به خود به مدح تبدیل می کرد و مکارم خود را روشن می ساخت. به طریقی که ابوحیان چون از صاحب بهره ای نیافت، به نکوهش او پرداخت، لیکن مکارم اخلاق صاحب او را بر آن داشت که در مواضع متعدّد او را بستاید^(۵۶)

۹- صاحب آزاده ای شیعی

در باب مذهب صاحب بحث شده، بعضی او را معتزلی حنفی دانسته اند. صاحب اعیان الشیعه موارد منقول در باب مذهب صاحب را یکی پس از دیگری با براهین لازم رد می کند و سرانجام، معتقد می شود که صاحب، شیعه ی اثنی عشری بوده است نه معتزلی و نه حنفی و نه زیدی.^(۵۷) شوقی ضیف بیت ذیل را دلیل معتزلی و شیعی بودن صاحب می داند

فما اخترتُ من دینِ تفوز به فقلت انّی شیعیٌ و معتزلی^(۵۸)

اما جدا از آنکه او شیعه بوده یا در شیعه بودن او تردید باشد، مهم آن است که به عنوان فردی آزاده قصایدی در رثای امام حسین (ع) و ثنای اهل البیت دارد. در دیوانی که شیخ محمد آل یاسین از صاحب منتشر کرده است، قصایدی دیده می شود که صاحب از شهادت حسین (ع) به دست «افراد یزید» به شدت احساس درد و اندوه کرده و پیوسته در رثای حسین (ع) ناله و اشک و گریه ی خود را تکرار می کند. همچنین، اشعاری در فضایل علی (ع) دارد و در آن از نظریه ی وصایت امام علی (ع) دفاع می کند و از سابقه ی او در اسلام و جنگ های او و حقوق او در خلافت سخن می گوید.^(۵۹)

یکی از علویان نامه ای مبنی بر بچه دار شدن می نویسد و از صاحب تقاضای نامگذاری می کند. او با تعریف و تمجید و جایزه، پاسخ می دهد که نامش را علی ابوالحسن بگذار.^(۶۰)

شیخ صدوق، دانشمند امامی و معاصر او، در مقدمه ی کتابش، «عیون اخبار الرضا»، ادعا می کند که دو قصیده در مدح امام هشتم به او رسیده، لذا من این کتاب را برای خزانه ی صاحب تألیف می کنم. زیرا هیچ چیزی را نزد او از علوم اهل بیت پسندیده تر و بهتر ندیده ام و در ادامه فصلی در تعریف از صاحب و اعتذار به درگاه او می آورد و عین دو قصیده را ذکر می کند. این دو قصیده در دیوان چاپ شده ی آل یاسین موجود است.^(۶۱)

گرچه به دلیل شهرت علمی و سیاسی و ثروت فراوان، رگه هایی از غرور و تکبر و بزرگی در صاحب وجود داشته است، ولی به اعتراف دشمن ترین دشمن او، یعنی ابوحنیان، او دارای محامد و مکارمی بود که نشان از بزرگی روح، وسعت نفس و مکارم اخلاق او دارد؛ یاقوت در معجم الادبا ضمن تعاریف فراوان از صاحب در پایان جمله ای دارد که می گوید او قدری «رقاعت اخلاق» داشت، ولی صاحب اعیان الشیعه این نظر را ظالمانه و مردود می داند و اخبار صاحب را مخالف این گفتار می داند.^(۶۲) با نظر نویسنده ی اعیان می توان هم رأی شد، زیرا مکارم و محامد صاحب بیش از آن است که با چنین گفتاری به شأن او در داشتن فضایل انسانی آسیبی وارد آید، لیکن هر انسانی محل لغزش است و اندکی لغزش در مقابل کثیری از آراستگی های اخلاقی در حکم عدم است.

۱۰- نتیجه گیری

در نهایت و به اختصار می توان نتیجه گرفت که صاحب بن عبّاد در خانواده ای اهل علم به دنیا آمد. القاب و ستایش های او به سبب شرافت علمی و اقتدار حکومتی وی و فضایل او پرآوازه بوده است. مهمترین خصال او دانش و تکریم علم و عالم بوده و کرامت خاص و عام او هم تابع همین ویژگی است. علاوه بر این با استناد به اسناد و مدارک و اشعار صاحب روشن شد که صاحب دارای مکارم اخلاقی ای چون کرامت، شجاعت، تواضع، حلم و عظمت بوده و به عنوان شیعی ای آزاده، آزادگان کربلا را ستوده است؛ از حبّ علی (ع) به کزّات یاد کرده و مقام رفیع او را در اعتلای اسلام و یآوری پیامبر انکار ناشدنی می داند. رعایت حقوق مردم، عمران و آبادانی بلاد و وفاداری به قوم و تبار را پیشه ی خود

ساخته. بروز این خصال پسندیده از فردی چون او به عنوان کارگزاری قدرتمند شایسته ی تحسین بیشتر است.

یادداشت ها

- ۱- تعلیقات محمد معین بر چهار مقاله، ص ۴۵؛ یتیمۃ الدهر، ج ۳، ص ۷۵.
- ۲- معجم الادبا، ج ۳، ص ۳۳۸؛
- ۳- اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۹؛ ج ۷، ص ۴۱۰.
- ۴- اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۲۸؛ تاریخ ادب عربی برکلمان، ج ۲، ص ۲۶۸.
- ۵- لغت نامه ی دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۵۰.
- ۶- دایرة المعارف شیعه العامه، ص ۴۵۶-۴۵۳.
- ۷- الغدير، ج ۴، ص ۲۵۷.
- ۸- معجم الادبا، ج ۳، ص ۲۵۷.
- ۹- مجله ی وحید، ج ۱، شماره ی ۲، ص ۱۰۳-۹۹.
- ۱۰- لباب الالباب عوفی، ص ۲۵۵.
- ۱۱- دیوان صاحب بن عباد، مصحح آل یاسین، مقدمه ی، ص ۸-۱۱.
- ۱۲- تاریخ آداب، شوقی ضیف، ج ۵، ص ۶۵۸.
- ۱۳- تجارب السلف، ص ۲۴۲.
- ۱۴- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۷.
- ۱۵- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۷.
- ۱۶- دایرة المعارف شیعه العامه، ج ۳، ص ۴۵۵؛ تاریخ ال بویه، ۵۱۵.
- ۱۷- مقدمه ی دیوان، آل یاسین، ص ۱۰.
- ۱۸- تاریخ گزیده، ص ۴۲۳.
- ۱۹- تاریخ آل بویه، ص ۵۳۴؛ به نقل از معجم الادبا در ضمن شرح احوال ابوالفرج اصفهانی، دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۷۵۹.
- ۲۰- مقدمه ی دیوان، آل یاسین، ص ۹.
- ۲۱- تاریخ قم، ص ۶.

- ۲۲- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۲.
- ۲۳- تاریخ آل بویه، ص ۲۸۱؛ به نقل از المنتظم ابن جوزی، ج ۳، ص ۱۸۰.
- ۲۴- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۳۱.
- ۲۵- تاریخ آل بویه، ص ۲۹۰.
- ۲۶- لغت نامه ی دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۷۵۷؛ تاریخ الاداب، شوقی ضیف، ج ۵، ص ۶۵۹.
- ۲۷- دایرة المعارف العامه، ج ۳، ص ۴۵۴؛ اعیان، ج ۳، ص ۲۲۰.
- ۲۸- تاریخ آل بویه، ص ۵۰۳؛ نقل از یتیمه الدهر، ص ۳۶.
- ۲۹- یتیمه الدهر، ج ۴، ص ۸۴؛ تاریخ آل بویه، ص ۷۲۲.
- ۳۰- لغت نامه ی دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۷۵۷؛ به نقل از معجم الادبا.
- ۳۱- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۳۲.
- ۳۲- تجارب السلف، ص ۲۴۴.
- ۳۳- یتیمه الدهر، ج ۵، ص ۵۷۶.
- ۳۴- لغت نامه ی دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۷۶۳.
- ۳۵- تاریخ قم، ص ۴.
- ۳۶- اعیان شیعه، ج ۳، ص ۲۳۱.
- ۳۷- الغدير، ج ۴، ص ۷۵؛ اعیان، ج ۳، ص ۲۷۴.
- ۳۸- لغت نامه، ج ۱۰، ص ۱۴۷۳۶.
- ۳۹- تاریخ آل بویه، ص ۵۵۱؛ به نقل از معجم الادبا ج ۶، ص ۲۶۳؛ تاریخ الاداب، شوقی ضیف، ج ۵، ص ۶۵۹.
- ۴۰- شوقی، ضیف، ج ۵، ص ۶۳۷.
- ۴۱- لغت نامه ی دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۷۶۲.
- ۴۲- شوقی ضیف، ج ۵، ص ۵۹۵.
- ۴۳- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۹.
- ۴۴- لغت نامه ی دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۷۵۵؛ به نقل از معجم الادبا.

- ۴۵- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۹؛ به نقل از معجم الادبا.
- ۴۶- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۵۰.
- ۴۷- بروکلمان، ج ۲، ص ۲۶۹.
- ۴۸- اعیان، ج ۳، ص ۳۴۷؛ دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۷۵۵؛ به نقل از معجم الادبا، ج ۲، ص ۲۸۱.
- ۴۹- اعیان، ج ۳، ص ۳۴۷؛ به نقل از محاسن اصفهان.
- ۵۰- تاریخ آل بویه، ص ۷۹۸؛ به نقل از رسایل صاحب، ص ۵۴-۵۵.
- ۵۱- لغت نامه ی دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۷۵۷؛ به نقل از تجارب السلف.
- ۵۲- اعیان، ج ۲، ص ۳۴۵.
- ۵۳- اعیان، ج ۳، ص ۳۴۹.
- ۵۴- تاریخ قم، ص ۴۶-۴۵.
- ۵۵- تاریخ آل بویه، ص ۴۵۱-۴۵۰.
- ۵۶- لغت نامه ی دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۷۵۶؛ به نقل از معجم الادبا.
- ۵۷- اعیان، ج ۳، ص ۲۳۸.
- ۵۸- شوقی ضیف، ج ۵، ص ۶۶۰.
- ۵۹- دیوان صاحب، مصحح آل یاسین، صص ۲۶۱، ۲۵۴، ۱۱۱، ۹۷، ۹۵، ۷۲، ۶۶، ۱۸۴، ۱۸۵.
- ۶۰- الغدیر، ج ۴، ص ۷۱-۶۹.
- ۶۱- دیوان، آل یاسین، ص ۹۱، ص ۱۶۲ و نیز اعیان، ج ۳، ص ۳۳۷.
- ۶۲- اعیان، ج ۲، ص ۳۳۰.

کتابنامه

- ۱- الامتاع و المؤانسة، توحیدی، ابوحیان، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
- ۲- اعیان الشیعه، عاملی، سید محسن امین، بیروت.
- ۳- وفیات الاعیان، ابن خلکان، شمس الدین محمد، بیروت، ۱۹۶۸.
- ۴- تاریخ آداب اللغة العربية، عصر الدول و الامارات، شوقی ضیف، مصر، ۱۹۶۰.

- ٥- ديوان صاحب بن عبّاد، به تحقيق شيخ محمد آل ياسين، بغداد، ١٩٦٥.
- ٦- النثرالفنى، زكى مبارك، مصر، القايره.
- ٧- النجوم الزاهرة فى تاريخ مصر و القايره، ابن تغرى بردى، بيروت، لبنان.
- ٨- يتيمة الدهر، ثعالبى نيشابورى، ابومنصور، بيروت، لبنان.
- ٩- الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير، سيوطى جلال الدين.
- ١٠- جواهر البلاغة فى المعانى و البيان و البديع، احمد الهاشمى، بيروت، لبنان.
- ١١- ديوان امرى القيس، به كوشش فؤاد افرام البستاني، بيروت، لبنان.
- ١٢- المجانى الحديثة، انتخاب فؤاد افرام البستاني، بيروت، لبنان.
- ١٣- مفضلّيات، مفضلّ بن ضبى، تحقيق، جيمس شارل ليال.
- ١٤- ديوان الشريف الرضى، منشورات الرضى، تهران.
- ١٥- ديوان، دعبل الخزاعى، بيروت، لبنان، داراحياء التراث العربى.
- ١٦- محاسن اصفهانى، مفضل بن سعد مافروخى اصفهانى، چاپ طهران، ١٣٥٢ هجرى شمسى.
- ١٧- تاريخ الادب العربى، عمر فروخ، لبنان، بيروت ١٩٦٩.
- ١٨- معجم الادباء، ياقوت حموى، بيروت، لبنان، دارالفكر.
- ١٩- الغدير، علامه امينى، بيروت، لبنان، داراحياء التراث العربى.
- ٢٠- الكامل فى التاريخ، ضياءالدين ابن اثير، بيروت، لبنان.